



صدای پرنده ها در صبح

The sound of birds in the morning

✎ LIDA Portugal

🎧 Vilius Aistis Vilimas

💬 Shir Ahmad Laiwal

📶 5

💬 دری / English



یولیا، شوهرش و کوچک دخترش در یک قریه خاموش و کوچک در اوکراین زندگی می کردند. یولیا خوش داشت که توسط صدای پرنده ه از خواب بیدار شود. او هیچ وقتی فکر نمی کرد که در یک وقت او از خانواده اش دور بماند، و این توسط صدای پرنده ه در صبح بیدار نشود.

...

Yulia, her husband, and their little daughter lived in a small, quiet village in Ukraine. Yulia loved being woken every morning by the sound of birds. She never thought she would live far away from home, or not be woken up by the sound of birds in the morning.



شوهرش همیشه از کمبود پैसे شکایت می کرد و شروع به نوشیدن شراب کرد. آن‌ها
فیصله کردند و بخت‌شان را در پرتغال جزمیند. شاید آن‌ها بتوانند آنجا پैसे بدست
بیاورد و برای آینده بهتر خود یک خانه را بسازند.

...

Her husband was always complaining about not having enough money and he began drinking heavily. They decided to try their luck in Portugal. Maybe there they could earn more money to build a house and make a better future for their family.



یولیا در خانه جدید خود خوب بلد شد، و به حیث صفاکار وظیفه را آهز کرد. مشتریان او از کار خوب و روش اخلاقی او را تشویق نمودند. از طرف دیگر، شوهرش به او هیچ نظری را نه داد. بخاطر مشکل نوشیدنی شراب، موظفین بهای او بهور نمی کردند و به او کار نمی دادند.

...

Yulia adapted well to her new home, and she started working as a cleaner. Her clients really appreciated her hard work and her polite attitude. Her husband, on the other hand, felt more and more left out. Because of his drinking problem, employers did not trust him and would not give him work.



یک روز او جلای یولیا چیغ زد. بعد از آن او شروع به تیله کردن او را کرد. چیغ ه و لت و کوب زید شد، به خصوص وقتی که او در نشه بود. یولیا به خطر خود و دختر ایش ترسیده بود، مگر کدام نظر نداشت که چی بید بکند.

...

One day he started yelling at Yulia. Then, he started pushing her. The shouting and beatings got worse, especially when he was drunk. Yulia was afraid for herself and her daughter, but she had no idea what she could do.



دبلاخر وقتی که یولیا مجبور شد بدست شکسته اش به شه‌خانه برود، بریش گفته شد که خشونت خانوادگی مشکل کلن در پرتگال است. به او همچن گفته شد که این جرم است و او باید پولیس را خبر کند.

...

When Yulia finally had to go to the emergency room in the hospital with a broken arm, they told her that domestic violence was a huge problem in Portugal. They also said that it was a crime and she should report it to the police.



یولیا از این حالت خسته شده بود و نمی خواست که دختر ایش در خانه کلن شود که خودش خشونت هر روزه را دیده بود. یولیا دانست که او مرتکب خشونت است، اگر چه حالات مختلف هم میشود.

...

Yulia was exhausted and did not want her little daughter to grow up in a home where she witnessed violence every day. Yulia realised that the signs of abuse had been there all along, even if it took many different forms.



یولیا به یک پناهگاه زن ه رفت، جی بود که او بعد از زید وقت خود را محفوظ احساس کرد. از وقتی که او به توسط صداهای پرنده ه از خواب بیدار می شد، اینطور سکون را احساس نکرده بود.

...

Yulia went to a women's shelter, where she felt safer than she had in a long time. She had not felt like that since she was woken up by the sound of birds in the morning.



LIDA Stories

lidastories.net

صدای پرنده ها در صبح

The sound of birds in the morning



LIDA Portugal



Vilius Aistis Vilimas



Shir Ahmad Laiwal (prs)

